



جلال خالقی مطلق (هامبورگ)

مطالعات موضوع نگاری - تاریخی درباره

حماسه ملی ایران

تألیف داود منشی‌زاده

از جمله کتبی است که در سالهای اخیر به زبان آلمانی در باره شاهنامه انتشار یافته‌اند و راقم این سطور قبلاً عنوان آنها را معرفی کرده است (رک: سیمرغ ۵، ص ۷۰ - ۷۴). کتاب شامل سه بخش است که ذیلاً رئوس مطالب آنها از نظر خوانندگان میگذرانند:

بخش اول: مقدمه قدیم شاهنامه (ص ۱ - ۴۰).

در مقدمه کوتاه این بخش مؤلف نخست به تاریخچه مطالعاتی که در باره این مقدمه صورت گرفته است چون نخستین ترجمه آن به فرانسه توسط سیاستمدار اطریشی والنبورگ که پس از مرگ او در سال ۱۸۱۰ انتشار یافت و ترجمه او مورد استفاده مول و نولدکه واقع گردید تا نظریات تقی‌زاده و قزوینی و ترجمه انگلیسی مینورسکی در سال ۱۹۵۶ اشاره کرده و گوشزد میکند که در این مقدمه هنوز نکات تاریک فراوان است. مؤلف سپس در فصل دوم این بخش متن مقدمه قدیم شاهنامه را از نو تصحیح کرده و در فصل سوم در باره بعضی از نکات آن توضیحات و توجیهاتی ارائه داده و بعضی مطالب آنها با شاهنامه مقایسه نموده است و در فصل آخر این بخش در باره کنارنگ به بحث پرداخته است.

بخش دوم: سرزمین‌های مازندران و مسائل وابسته بدان (ص ۴۸-۱۶۳).
 در این بخش مؤلف پس از شرح جزئیات فراوان به این نتیجه
 میرسد که مازندران شاهنامه سرزمینی است در شرق ایران و متعلق به
 منطقه هند، و دیوان مازندران در اصل فرمانروایان هندی هستند که
 نامشان در کتاب مهابارته آمده است. ارزنگ دیو شاهنامه همان Arjuna
 در مهابارته است؛ دیو سپید همان Sahadeva برادر Nakula و هر دو
 پسران هستند؛ پولاد غندی که به عقیده مؤلف باید به "دولا" و
 "غندی" (یعنی دو نام مختلف) تصحیح شود همان Nakula و Kaunteya
 هستند و سنجه دیو همان Samjaya است. به عقیده مؤلف مازندران در
 روایات قدیم به هندوستان اطلاق میگرددیده تا آنکه پس از پیروزی و هرز
 در یمن در زمان خسرو اول، رفته رفته وقایع مربوط به هند یعنی مازندران
 بر یمن (و نیز بر شام و مصر) منتقل شده است و در نتیجه مازندران در
 بعضی اخبار نام یمن هم گردیده است. بطور خلاصه مازندران شاهنامه
 همان هندوستان و مازندران در مقدمه قدیم شاهنامه و در غیرالسیر ثعالبی
 و در زین الاخبار گردیزی نام یمن (و شام و مصر) یا هاماوران است و
 مازندران ایران، یعنی سرزمینی که در جنوب بحر خزر واقع شده است
 در این روایات هیچ نقشی ندارد). (۲)

بخش سوم: خاور و باختر و مسائل خویشاوند (ص ۲۵۷-۱۶۴).
 در این بخش مؤلف در باره معانی خاور و باختر در روایات مختلف
 بویژه در شاهنامه بحث کرده است و نشان داده است که در شاهنامه خاور
 علاوه بر مغرب به معنی مشرق، و باختر به معنی مشرق و شمال بکار رفته
 است. در این بخش همچنین در باره سیاوش گرد، گنگدژ، قم الاسد،
 الانان، کاسرود، کلات، چرم و بعضی دیگر از نام‌های محل در شاهنامه
 بحث شده است. کتاب با فهرست مأخذ (ص ۲۵۸-۲۷۳) و فهرست
 موضوعی به خط لاتین و فارسی (ص ۲۷۴-۳۰۹) به پایان میرسد.

این کتاب بدون شک نتیجهٔ سالیان دراز مطالعه و تهیهٔ یادداشت است. عقایدی که مؤلف در بارهٔ مازندران و باختر و خاور ابراز کرده است قبل از او نیز دیگران گفته و یا بهتر بگوئیم حدس زده بودند. ولی اثبات کامل آن از توفیق‌های مؤلف است. مؤلف در خطوط کلی نظریات خود کامیاب است. نقطهٔ ضعف کار او در مواردی است که در بعضی جزئیات که اثبات آنها دیگر مقدور نیست، بیش از حد لزوم اصرار می‌ورزد. مؤلف بی‌شک از تخیلی قوی بهره‌مند است. نیز تمایل زیادی به کشف و نوآوری دارد. این خصوصیات هرچند در مطالعات موضع نگاری و اسطوره شناسی و نظایر آن صددرصد ضروری است، ولی در عین حال مؤلفان اینگونه آثار همیشه در معرض این خطر هستند که در تنیدن تار تخیل زیاده‌روی کنند و پا از زمین حقایق بلکی پرگیرند و فریفتهٔ تخیل و شیفتهٔ تشخیص خود گردند. زبانی که از راه تخیلات خود مختار و هوس شدید کشف و نوآوری و اعتقاد به اینکه هر نکتهٔ نو و غریب ضامن درستی مطلبی است، بکار مؤلف وارد آمده است، بیش از همه در تصحیحات قیاسی او که در تصحیح مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری و بعضی ابیات شاهنامهٔ فردوسی انجام داده است، بچشم می‌خورد. ذیلاً به ده مورد از این تصحیحات قیاسی اشاره می‌گردد. نگارنده امیدوار است که با شرح و تفصیلات خود و انتقاداتی که بر روش مؤلف گرفته است توانسته باشد کسان دیگری را نیز که در زمینه‌هایی چون موضع نگاری و اسطوره‌شناسی و یا تصحیح متن شاهنامه کار میکنند، متوجه خطر تخیل‌های بی‌کرانه که کوچکترین ریشه‌ای در زمین حقایق ندارند کرده باشد.

۱- در مقدمهٔ قدیم شاهنامه به تصحیح مرحوم قزوینی (بیست مقاله، ص ۳۹، سطر ۵-۶) آمده است: "و خواندن این نامه دانستن کارهای شاهانست و بخش کردن گروهی از ورزیدن کار این جهان." مؤلف در کتاب خود (ص ۷) این جمله را برطبق زبان مردم یکی از کرات آسمانی چنین تصحیح کرده است: "و خواندن این نامه دانستن کاربایی

شاهان، و تخش کردن گروی از ورزیدن کار این جهان." و این جمله^۴ شبه‌فارسی را چنین معنی کرده است (ص ۲۱): "خواندن و دانستن این نامه کار ضروری شاهان است (کار بایی شاهان)، و در عمل کار بستن آن (تخش کردن) تضمینی است (گروی) برای در دست گرفتن کارهای جهان."

۲- در مقدمه^۴ قدیم شاهنامه (بیست مقاله، ص ۴۰، سطر ۲-۳) آمده است: "و دیگر که اندرو داستانهاست که هم بگوش و هم بگوشش خوش آید." مؤلف این جمله را چنین تصحیح کرده است (ص ۷): "و دیگر که اندرو داستانهاست که هم بگوش و هم بگوشش خوش آید. یعنی "گوش" را (با واو صامت و به کسر واو) به معنی "گفتن و نقل کردن" و "گوشش" را (به کاف فارسی) به معنی "شنیدن" گرفته است و جمله را چنین معنی کرده است (ص ۲۱): "و دیگر... که گفتن و شنیدن آن خوشایند است."

اگر مؤلف این دو تصحیح قیاسی خود را به زبان آلمانی ترجمه نکرده بود و در باره^۴ منظور خود توضیح نداده بود، شاید راقم این سطور یک روز وقت لازم داشت تا با کمک رمل و اصطراب به منظور مؤلف پی ببرد. گمان میکنم خوانندگان نیز تصحیحات مؤلف را برخلاف تصحیحات مرحوم قزوینی در همان قرائت نخستین نفهمیده باشند. متن مقدمه^۴ شاهنامه بدون شک زیاد دستخوش تصحیف و تحریف شده است. بطوریکه ما با وجود کوشش مرحوم قزوینی هنوز از صورت اصلی این متن خیلی دوریم و با وضعیت فعلی نسخ شاهنامه شاید هیچوقت هم بآن نرسیم. با وجود این در برتری تصحیح مرحوم قزوینی بر تصحیح دور از ذهن مؤلف ذره‌ای جای تردید نیست.

این دو تصحیح مؤلف که فوقاً نقل شد مثال‌های روشنی از شیوه^۴ او در کار تصحیح متن‌اند. یعنی مؤلف بمحض آنکه متوجه میشود که کلمه‌ای را صرفاً از نظر صوری طور دیگری نیز میتوان قرائت کرد، فوراً^۴ به گمان

آنکه کشف بزرگی کرده است بدون تعمق کافی قرائت خود را قرائت اصلی میپندارد و فراموش میکند که هر ممکنی محتمل نیست. ضمناً گویا مردم آن کره، آسمانی که به زبانی شبیه فارسی تکلم میکنند، میان "گوش" به معنی "گفتن" و "گوشش" که به عقیده مؤلف به معنی "شنیدن" است، از نظر دستوری تفاوتی نمیگذارند. در زبان فارسی مصدر شینی را غالباً از ریشه "مضارع یا ماضی فعل‌های حقیقی میسازند (مانند "بوش" و "بودش") و بندرت از ریشه "مصدر جعلی (مانند "چوبش"). ولی در هر مورد باید نخست با ذکر شاهد نشان داد که مصدر شینی مورد نظر در سخن قدما بکار رفته است. بنده برای مصدر جعلی "گوشیدن" و مصدر شینی "گوشش" تا بحال به شاهدی برنخورده‌ام. (۳)

مؤلف در تصحیح مقدمه، منثور شاهنامه از اینگونه تصحیحات قیاسی زیاد انجام داده است که ذکر همه آنها در اینجا مقدور نیست. مثلاً در این مقدمه در باره "کشواد آمده است: "و او را کشواد از آن خواندندی که از سالاران ایران هیچکس آن آیین نیاورد که او آورد و پهلوانی کشورها و مرزبانی و بخشش هفت کشور او کرده بود و کز مردم بود و این از سه‌گونه گویند." (بیست مقاله، ص ۷۶ به بعد). منظور از این عبارات همانطور که مرحوم قزوینی در حاشیه کتاب متذکر شده است این است که میخواهد برای نام کشواد به شیوه اشتقاق سازی عوام سه وجه تسمیه بسازد و بهمین مناسبت میگوید "و این از سه‌گونه گویند". از این سه وجه تسمیه یکی باید میان کلمه "کشواد" و موضوع "آیین پهلوانی آوردن او" ارتباط ایجاد کند. دومی میان "کشواد" و موضوع "بخشش هفت کشور کردن کشواد" و سومی میان "کشواد" و جمله "کز مردم بود" که در آن گویا تحریفی راه یافته است. بنابراین در اینجا در هر تصحیح و تفسیر باید هدف این باشد که برای کشواد سه وجه تسمیه عامیانه پیدا کنیم که با سه مورد فوق تطبیق کند و البته چنین کاری به این دلیل که اشتقاق سازی‌های عامیانه فاقد منطق معینی است، کار آسانی نیست و نتیجه آنرا هم نمیتوان

حتمی گرفت. ولی ببینید مؤلف ما با چه خودآگاهی تمامی دست به این کار زده است. وی نخست (ص ۱۲) عبارت "کژ مردم بود و این از سه گونه گویند" را به این صورت تغییر داده است: "... و گش مردم بود و این واد شد گشواد گویند." و سپس آنرا (ص ۳۳) چنین تفسیر کرده است: "و او یعنی گشواد افتخار مردم بود و این کلمه آخر یعنی کلمه بود تبدیل به واد شد و از اینرو او را گشواد خوانند." عجب!

در عوض یکجا هم در تصحیح این مقدمه به یک تصحیح قیاسی خوب برمیخوریم. در مقدمه منشور آمده است: "پس روزی کنارنگ و رقیه هر دو بشکار رفتند با پسران و سرهنگان. کنارنگ گفت امروز هر شکاری که کنیم تیر بر سر زنیم تا باریک اندازی پدید آید. هرچه کنارنگ زده بود بر سر تیر زده بود... روز دیگر کنارنگ بفرمود تا غراره پرگاه بیاوردند. کنارنگ اسب برانگیخت و نیزه بزد و آن غراره را بر سر نیزه برآورد و پینداخت." (بسیست مقاله، ص ۸۵ به بعد). مؤلف (ص ۱۴) با توجه به یکی از نسخه بدلهها که ضبط "از سر سربیس سربیس آورد" دارد، جمله فوق را به این صورت تصحیح کرده است: "... و هرچه کنارنگ زده بود بر سر زده بود... رقیه اسب برانگیخت و نیزه بزد و غراره از سراسپیریس (بین) اسپیریس آورد." من هم گمان میکنم که ضبطهای "سربیس" و "سپیریس" تصحیف کلمه "اسپیریس" است. شاید هم در اصل این کلمه را به صورت مخفف "سپیریس" نوشته بوده‌اند و از اینرو فهمیده شده است.

۳- فردوسی در باره داستان اکوان دیو میگوید:

خردمند کاین داستان بشنود بدانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یاد آوری شود رام و کوتاه کند داوری

(چاپ مسکو) ۱۶/۳۰۲/۴-۱۷

مؤلف (ص ۲۰) برخلاف مول و وارنر که در مصراع دوم بیت اول کلمه "بدانش" را مرکب از "به + دانش" دانسته‌اند، معتقد است که این

کلمه مرکب از "بدان + ش" است و ضمیر "ش" را در حالت فاعلیت میگیرد و بیت را چنین معنی میکند: "خردمند که این داستان (اکوان دیو) را بشنود، او بدان میل میکند (بدانش گراید) که این داستان را باور نکند."

در اینکه ضمیر "ش" در زبان فارسی قرن چهارم مانند زبان پهلوی در حالت فاعلیت هم بکار رفته است، حرفی نیست. برای نمونه این چند مثال نقل میگردد:

مسعودی مروزی:

نخستین گیومرث آمد شاهاهی گرفتش به گیتی درون پیشگاهی
یعنی: نخستین کسی که شاه شد گیومرث بود و او در گیتی
مقام والا (ی شاهی) یافت.
دقیقی:

۵۸۲/۱۰۵/۶ بدادش بدو باره، خویش و زین

یعنی: او (ارجاسپ) اسب و زین خود را به او (بیدرفش) داد.

۱۸۰/۲۷/۶ سوی بلخ بامی کشیدش درفش

یعنی: (بیدرفش) به سوی بلخ بامی لشکر کشید.

فردوسی:

۶۵۱/۲۵۷/۶ به کشتش به طوس اندرون ازدها

یعنی: او (سام) در طوس ازدهائی را کشت.

۳۲/۳۷/۱ به فر جهاندار بستش میان

یعنی: او (طهمورث) به فر جهاندار میان را بیست.

زگرد اندر آمد بسان نهنگ گرفتش کمر بند او را به چنگ

۱۳۲۸/۲۲۵/۱

یعنی: او (زال) از گرد میدان چون نهنگی درآمد و کمر بند حریف را گرفت.

بعدا" از قرن پنجم به بعد استعمال ضمیر "ش" در حالت فاعلیت

رفته‌رفته منسوخ میگردد و حتی به‌گمان من در شاهنامه دقیقی ضمیر "ش" را به نسبت بیشتر از فردوسی در حالت فاعلیت بکار برده است که اگر این حدس من درست باشد میتوان آغاز این تحول دستوری را در نیمه دوم قرن چهارم تعیین کرد و شاید بتوان به کمک این خصوصیت دستوری و خصوصیات مشابه (مثلا نظیر استعمال الف‌های اطلاق‌ی زائد که قبلا مورد توجه نولدکه و صفا واقع شده است) تاریخ نظم داستان‌های شاهنامه را به دو دوره تقسیم کرد.

با آنکه توجه مؤلف از مصراع مورد بحث از نظر دستوری بی‌اشکال و استعمال ضمیر "ش" در حالت فاعلیت چنانکه دیدیم یکی از مختصات دستوری شاهنامه است، ولی باز قرائت او درست نیست. چون عبارت "او بدان گراید که بدین نگرود" تعبیری پیچیده و عبارتی دور از فصاحت است و اینگونه تعبیرات که بیشتر به طرز فکر امروزی نزدیک است، شیوه سخن قدما نیست. قرائت درست همان قرائت مول و وارنر است و عبارت "به (سوی) دانش گرائیدن" از اصطلاحات شاهنامه است. مثلا سام که تصمیم زال را در بزنی گرفتن رودابه کاری خطا و دور از عقل میدانند، در باره کار او با خود چنین می‌اندیشد:

(۴) همی گفت اگر گویم این نیست رای مکن داوری، سوی دانش گرای
سوی شهریاران، سرانجمن شوم خام گفتار و پیمان شکن

۶۹۰/۱۸۰/۱

یعنی: اگر به زال بگویم که این کار درست نیست. از لجاجت و ستیزه (و یا از عمل نادرست) دست بردار و به عقل خود رجوع کن. آنوقت در میان بزرگان به پیمان شکنی و خام‌گفتاری بدنام میگردم. همینطور در بیت مورد بحث نیز شاعر میگوید: "خردمند وقتی این داستان اکوان دیو را بشنود، به عقل خود رجوع کرده و از این داستان که او آنرا دروغ و افسانه می‌داند روی برمیگرداند. ولی وقتی منظور واقعی داستان را به او آموختی رام میگردد و از لجاجت و ستیزه و بگوگوی

بیهوده دست برمی‌دارد. "اصطلاح" به دانش گرائیدن" در بیت مورد بحث و در کلام سام به معنی "به عقل و دانش خود رجوع کردن، ذرکارها کلاه خود را قاضی کردن و به واقعیت امور توجه کردن" در مقابل امور باطل و دور از عقل بکار رفته است. نظیر استعمال ترکیبات مشابه‌ای چون "به نیکی گرائیدن" هنگام نهی از بدی: "به نیکی گرای و بدی باددار" (۶۲۱/۱۹۰/۷) و "به یزدان گرائیدن" هنگام وسوسه گناه یا پس از ارتکاب آن: "به یزدان کنون سوی پوزش گرای" (۱۰۳/۱۴۲/۱). همینطور "به دانش گرائیدن" که چند مثال آن ذکر شد.

۴ - پس از آنکه سیاووش در بلخ سپاه افراسیاب را شکست میدهد، کیکاووس در نامه‌ای که به سیاووش مینویسد شجاعت پسر را میستاید. از جمله در این بیت:

همی از لبت شیر بوید هنوز که زد بر کمان تو از جنگ توز

۶۸۲/۴۶/۳

برطبق عقیده مؤلف (ص ۱۳۱) مصراع دوم این بیت معنی درستی ندارد و معتقد است که باید آنرا بصورت: "گرخت از کمان تو در جنگ توز" تصحیح کرد و آنرا چنین معنی نمود: "توز (یعنی توری یا افراسیاب) در جنگ از کمان تو گریخت. " و سپس اینطور نتیجه‌گیری میکند که در شاهنامه نیز لقب افراسیاب بصورت توز (مشتق از توز در پهلوی) بکار رفته است.

در چاپ مسکو مصراع دوم این بیت فاقد نسخه بدل است. همچنین نسخه قاهره مورخ ۷۴۱ و نیز چاپ بروخیم (۷۱۸/۵۶۲/۲) با ضبط چاپ مسکو مطابقت دارند. در مقابل در چاپ مول (۷۱۸ / د ۱۲) ضبط "که ریخت از کمان تو در جنگ توز" و در جایی دیگر (بروخیم ۷۱۸/۵۶۲/۲ ح ۱) ضبط "که رفت... آمده است.

اکنون ببینیم مؤلف چگونه به این تصحیح رسیده است. او هنگام مطالعه متون پهلوی دیده است که نام تور پسر فریدون و جد افراسیاب

بصورت توز هم ضبط شده است. بعد خواسته است ببیند که آیا در شاهنامه نیز این نام علاوه بر صورت تور بصورت توز یا توز هم آمده است یا نه. موارد استعمال توز را در شاهنامه بررسی کرده و دیده است هیچکدام را نمیتوان به معنی "تور" گرفت. تا رسیده است به مصراع مورد بحث که چون معنی آن روشن نبوده و یا در شور و شوقی که مولف از کشف جدید خود داشته دیگر بخود زحمت تأمل در معنی مصراع را نداده، گمان کرده است که در این محل توز به معنی "تور" بکار رفته ولی کاتبان آنرا نفهمیده و در نتیجه در مصراع دست برده‌اند. سپس در صدد اصلاح مصراع برآمده و دیده است که ضبط چاپ مول با تغییری بسیار جزئی مراد او را برآورده میکند. اکنون میتوانید کیفی را که پس از این کشف سه‌گانه به مولف دست داده است پیش خود حدس بزنید. بخیال خود از بکطرف ثابت کرده است که در شاهنامه تور بصورت توز نیز بکار رفته و از طرف دیگر وزن مصراع دوم را که در چاپ مول غلط است اصلاح نموده و بعلاوه معنی بیت را هم روشن کرده است و همه این اصلاحات را فقط با تبدیل "که ریخت" به "گرخت" انجام داده‌اند و کیست که بگوید "که ریخت" نمیتواند مصحف "گریخت" باشد؟ و کیست که برای اصلاح وزن شعر با تخفیف "گریخت" به "گرخت" مخالف باشد و یک چنین تغییر جزئی را برای اصلاح بیت مجاز نداند، خاصه آنکه صورت "گرخت" از نظر شکل خط به صورت "که ریخت" نزدیک هم هست.

ولی متأسفانه مولف در این مورد نیز مثل اغلب قریب به اتفاق موارد دیگری که دست به تصحیح قیاسی زده است به خطا رفته است. اولاً در شاهنامه هیچ کجا از افراسیاب به لفظ مطلق "تور" نام برده نشده که در نتیجه بتوانیم احتمال دهیم در این مصراع نیز از او به لفظ مطلق "توز" نام برده شده است. سوم اینکه وقتی تمام نسخ کهن شاهنامه، یعنی نسخ قرن هفتم و هشتم که میان آنها خویشاوندی مستقیم هم نیست (یعنی هیچیک آنها از روی دیگری و یا حتی مستقیم از روی یک نسخهء

ثالث استنساخ نشده‌اند) در مصراع مورد بحث در ضبط "که زد" با یکدیگر اتفاق دارند، نمیتوان ضبط یک شاهنامه چاهی را که وزن آنهم غلظ است اساس تصحیح قرار داد. چهارم اینکه تا آنجا که از فرهنگ ولف و وازه نامک نوشین برمیآید صورت "گرختن" در شاهنامه بکار نرفته است.

توز برطبق فرهنگها به معنی پوست محکم درختی است به نام خدنگ که از چوب محکم آن در ساختن تیر (تیر خدنگ) استفاده میکرده‌اند و پوست آنرا بر روی کمان و سپر و زین میکشیده‌اند. در شاهنامه توز فقط به همین معنی بکار رفته است): (۶)

دو ابرو بسان کمان طراز برو توز پوشیده از مشک ناز

۳۱۸/۱۵۷/۱

بیفگند چوگان کمان برگرفت زه و توز ازو دست برسرگرفت

۶۲۲/۴۶/۶

و یا "توز" در این ابیات از گرشاسپنامه اسدی (چاپ یغمائی، ص

۲۱۱، بیت ۱۷-۱۹):

بفرمود تا ساخت مرد فسون کمانی ز پنجه من آهن فزون

بر آهن ز چوب و سرو کرده کار کمان دسته و گوشه عاجین نگار

ز زنجیر بروی زهی ساختند ز گردش بی و توز برداختند

در مصراع مورد بحث نیز "توز" به همان معنی "پوست درخت

خدنگ" است که بر دسته کمان میکشیده‌اند و ضبط مصراع بهمان صورت

که در نسخ قدیم آمده درست است. فقط کلمه "جنگ" را که برطبق

رسم الخط قدیم با جیم ابجد نوشته بوده‌اند باید "چنگ" خوانند:-

همی از لبث شیر بویدهنوز که زد بر کمان تو از چنگ توز

میگوید: اگرچه هنوز سالی از تو نگذشته است، ولی دست تو دمی

از کمان جدا نیست. چنانکه گوئی توز کمان تو را از چنگ تو کشیده‌اند و

چنگ تا مانند توزی که بر کمان می‌پیچند عضوی از کمان است.

اکنون دقت فرمائید که این بیت چقدر حماسی و زیباست، و الحق

که "مردی از او همی زاید".

البته بسیار پیش آمده و خواهد آمد که ما ضبطی را که معنی آن بر ما روشن نیست تغییر میدهیم. مقدار زیادی از دستبردهای کاتبان در شاهنامه بهمین دلیل بوده است. لذا اگر هنگام تصحیح یک بیت جانب احتیاط را رعایت کنیم و از روشی درست پیروی نمائیم انیگونه اشتباهات کمتر رخ میدهد. مثلاً وقتی تمام نسخ قرن هفتم و هشتم در ضبطی اتفاق دارند، اگر آن ضبط به نظر ما نامفهوم و یا ناستوار هم بیاید، نباید بدون تأمل کافی آنرا غلط پنداشته و با یک ضبط متأخر بظاهر آراسته و پیراسته عوض کنیم. بلکه باید با خود بیاندیشیم که نسخ قرن هفتم و هشتم همانطور که گفته شد مختلف‌الاساس‌اند و از اینرو وقتی این نسخ بر سر یک ضبط اتفاق دارند، در اینصورت احتمال اینکه ضبطی که مورد اتفاق همه این نسخ است غلط و غیراصلی باشد بسیار کم است. بنابراین وقتی چنین ضبطی در یک نسخه متأخر بصورتی آمده است که بنظر ما درست و مفهوم و یا بهتر میرسد، نباید فوراً تصور کرد که ضبط درست و اصلی همین ضبط متأخر است. بلکه باید بیشتر چنین احتمال داد که کاتب این نسخه نیز مانند ما ضبط نسخه اساس خود را نفهمیده و به اصطلاح خود آنرا اصلاح کرده است. مگر آنکه کسی بتواند به شیوه علمی و انتقادی ثابت کند که مثلاً فلان نسخه قرن دهم اساسش نسخه‌ای معتبر و قدیمی بوده و لهذا از اعتباری خاص برخوردار است. در غیر اینصورت یک ضبط بظاهر درست و مفهوم در یک نسخه متأخر که در هیچیک از نسخ کهن پشتوانه ندارد، ضبطی مشکوک است. خاصه اگر نسخ کهن چنانکه در مصراع مورد بحث مثال آنرا دیدیم بر سر یک ضبط اتفاق داشته باشند. البته حساب موارد استثنائی جداست. مثلاً احتمال سهوهای قلمی خود شاعر یا سهوهای کاتبان نخستین که در نتیجه ضبطی فاسد به تمام نسخ کهن موجود راه یافته باشد. ولی در اینگونه موارد نیز همیشه نمیتوان از راه یک ضبط متأخر به صورت درست و اصلی پی برد. و اگر موردی پیش بیاید که ما پس

از تأمل کافی و بررسی همه جوانب کار مجبور گردیم ضبطی متأخر را بر ضبطی کهن ترجیح دهیم، در اینجا ما این ضبط متأخر را عجاله" به عنوان یک تصحیح قیاسی خوب پذیرفته ایم. مثال آنرا بنده در فرصتی دیگر خواهم آورد.

(دنباله دارد)

یادداشتها

1) D. Monchi-Zadeh: Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalepos. Wiesbaden 1975, X+309 S.

۲) برطبق قول شادروان مینوی نزهت نامه، علائی تألیف شهردان بن ابی الخیر رازی از نیمه دوم قرن پنجم هجری "قدیمترین کتابیست که مازندران مذکور در شاهنامه فردوسی را صریحا" همین مازندران ما یعنی طبرستان قدما دانسته است." (رک: سیمرخ ۲، ص ۱۰).

۳) برطبق فرهنگ ولف در چاپ مول (۱۳/۶۰۰) یکبار "کوشیدن" به معنی "شنیدن" بکار رفته است. ولی آنهم مصحف "کوبیدن" یا "کوشیدن" است (رک: چاپ مسکو ۴/۲۴۶/۵۷۵).

۴) و یا در محلی دیگر آمده است:

چنین گفت کز جور چرخ بلند چو خواهد رسیدن کسی را گزند
به پرهیز چون باز دارد کسی وگر سوی دانش گزاید بسی

۵) ممکن است کسی مصراع دوم بیت اول را چنین بخواند: "مکن، داوری سوی دانش گرای". ولی به نظر من قرائت درست آن است که ویرگول را پس از کلمهء داوری بگذاریم و نه قبل از آن. در شاهنامه "داوری" دارای معانی متعددی است که می‌ارزد جداگانه مورد تحقیق قرار گیرد. از جمله: "لجاجت و جدال و ستیزه کردن و بگومگویی بی‌بوده" (مثلا داوری در این مصراع: "شود رام و کوتاه کند داوری") و دیگر به معنی "عمل نادرست":

که رزم چون بزم پیش آوری به فرمانبری ماند این داوری

۴۱۹/۳۳۹/۸

چو درویش نادان کند مهتری به دیوانگی ماند این داوری

۱۵/۳۰/۸

تو گر پیش شمشیر مهر آوری سرت گردد آشفته از داوری

۳۰۹/۹۸/۱

چو قطره بر ژرف دریا بری به دیوانگی ماند این داوری

۱۴۳۲/۲۰۴/۴

و در بین بیت اگر ضبط آن درست باشد به معنی "هر سر عمل یا غلط یا فشاری کردن":

نگوید سخن جز همه بتیری بر آن بتیری بز، کند داوری

۱۶۸/۳۲۵/۸

۶) در فرهنگ ولف توز در ترکیبات "توزی قبای" و "زین توزی" نام شهری دانسته شده است. در اینکه شهری به نام توز شهرت داشته است حرفی نیست. ولی به گمان من منظور از "زین توزی" که چندبار در شاهنامه بکار رفته (۲۶۷/۱۳۲/۴ و ۱۹۶۸/۲۰۰/۵ و ۲۲۷۳/۱۴۴/۹) زینی نیست که ساخت شهر توز باشد. بلکه استعمال اصطلاح "زین خدنگ" (۷۷/۶۷/۲ و ۱۵۷۴/۱۷۵/۵ و ۳۷/۳۷۵/۶) و "جناغ خدنگ"

" (۱۱۴۳/۱۱۴/۳ و ۱۱۴۵/۷۵/۵) مؤید این هستند که "زین توزی" به معنی زینی است که در ساخت آن توز خدنگ بکار رفته است.

در شاهنامه یکجا سخن از "زین ترکی" است (۳۳۱/۲۹/۴) که در بعضی نسخ ضبط "زین توری" دارد. به‌گمان من در اینجا نیز ممکن است مانند موارد دیگری که ذکر شد ضبط اصلی "زین توزی" بوده، یعنی زینی که در ساخت آن از توز استفاده شده، و سپس "توزی" به "توری" و از آنجا به "ترکی" تصحیف شده باشد. در مقابل در اصطلاح "توزی قباى" که فقط یکبار در شاهنامه بکار رفته (۱۸۱/۱۴۷/۶) باید "توز" را همان تور و توران گرفت. چون در اینجا جا ماسپ برای آنکه ترکان او را نشناسند جامه ترکان را به تن میکند. ولی در اینجا ممکن است "توزی قباى" مصحف "توری قباى"، یعنی قباى ترکی باشد. چون برطبق شرح فرهنگها لباس توزی به لباسی میگفته‌اند که پارچه آنرا از الیاف توز می‌بافته‌اند و نه لباس منسوب به شهر توز (رک: برهان قاطع، ذیل "توز" و "توزی" و حواشی آن). شاید هم جنس لباس ترکان از الیاف توز بوده است. در اینصورت ضبط "توزی قباى" درست است و منظور از آن قباى توزی جنس ترکان است.

غلطهای زیاد!

شمارهٔ پیش‌بر غلط بود. موجب تأسف است و باید عذرخواهی عنوان شود.

از مواردی که محتاج تصحیح است گفته می‌شود:

ص ۱۵۱ س ۴: جمشید مؤمنی غلط حمید مؤمنی درست و نام مستعار او "م. بیدسرخى" است.

ص ۱۴۸ س ۸: "دوست عزیزم" صحیح است.

ص ۱۴۸ س ۹: فرستادهٔ م (کذا) صحیح است. (در غیر این صورت "کذا" لازم نبود).

ص ۱۶۷ س ۲۸: واقف شریفی نام مستعار مجید شریف واقفی است.

این موارد را مرهون دقت نظر آقای رحیم رضازادهٔ ملک هستیم.